

کتاب هرمنوتیک فلسفی و نظریه ادبی اثر جوئل وایسنهایمر توسط مسعود علیا در سال ۱۳۸۹ در ۲۴۷ صفحه و ۶ فصل مجزا در عین حال مرتبط با همدیگر ترجمه و منتشر شده است. مؤلف کتاب از منطق ذهنی منظمی در بررسی موضوع برخوردار است. به گونه‌ای که در هر یک از فصول که تقریباً به موضوعات مجزایی اشاره می‌شود، می‌توان به روشنی منطق و خط سیر فکری او را مشاهده نمود. هدف مؤلف نشان دادن بارآوری و ثمر بخشی اندیشه گادامر و گسترش نفوذ او است و تلاش می‌کند مساعدت‌های هرمنوتیک فلسفی را در عرصه نظریه پردازی ادبی و تأویل نشان دهد. از این رو فصول کتاب دقیقاً در محدوده و منطق ذهنی مؤلف مطرح شده‌اند.

فصل اول: هرمنوتیک مدرن: مروری مقدماتی

فصل دوم: وجه فلسفی هرمنوتیک مدرن چیست؟

فصل سوم: کانت و زیبایی‌شناسی تاریخ

فصل چهارم: استعاره به مثابه استعاره فهم

فصل پنجم: واژه نشانه نیست

فصل ششم: مسئله آثار کلاسیک

پیش‌فرض فصل اول این است که گادامر را به عنوان اندیشمندی معرفی کند که نه در آغاز راه هرمنوتیک فلسفی است و نه در پایان راه. بر این اساس مؤلف، بحث‌های هرمنوتیکی را مانند جریان می‌داند که توسط اندیشمندان بسیار زیادی حول مفهوم تأویل و هرمنوتیک شکل گرفته‌اند. اندیشمندان مزبور هر کدام مفهوم هرمنوتیک را به معانی متفاوت به کار می‌برند. مؤلف به منظور نشان دادن اهمیت گادامر در این جریان به مفهوم هرمنوتیک در دیدگاه محققان می‌پردازد. بر این اساس تأویل در نظر شلایر ماخر، باز آفرینی اثر؛ ویلهلم دیلتای، فهم تاریخی؛ هایدگر، از پرده بیرون آوردن معنای متن؛ بتی، فهم؛ و دریدا، پرده برگرفتن از حقیقت و معنا بررسی می‌شود. سپس به بررسی تفصیلی اندیشه گادامر در مورد هرمنوتیک به معنای تلاش برای یافتن زبانی مشترک در جهت امکان پذیر شدن فهم می‌پردازد. در پایان فصل هم به اهمیت ریکور در ترکیب و دسته بندی کردن اندیشه‌های هرمنوتیکی می‌پردازد.

در فصل دوم مؤلف به تشریح بیشتر نظریه هرمنوتیکی

گادامر می‌پردازد. او در این فصل سه هدف را دنبال می‌کند.

۱. نشان دادن وجه فلسفی هرمنوتیک فلسفی گادامر

۲. نشان دادن تأثیر هرمنوتیک گادامر در رفع این توهم که ما

از تاریخ مصون هستیم

۳. نشان دادن این که فهم تاریخی نوعی انفعال است نه فعل

شیوه فصل برای پاسخ‌گویی به این سه هدف، توجه به بحث گادامر در مورد تأویل به معنی بازی است؛ اما تمرکز بحث روی موضوعات متنوعی چون تاریخ و هرمنوتیک، پیش‌داروی و نتایج آن روی تأویل صحیح و... می‌شود و سپس با روشن کردن تفاوت میان نظریه هرمنوتیکی و فلسفه هرمنوتیک به این نتیجه می‌رسد که تأویل کردن - در نظریه هرمنوتیک - نوعی ساختن است که می‌توان آن را به قاعده درآورد؛ و در فلسفه هرمنوتیک تأویل

نقدی بر

هرمنوتیک فلسفی و نظریه ادبی

عاطفه سادات قریشی*



هرمنوتیک فلسفی و نظریه ادبی، جوئل وایسنهایمر، ترجمه مسعود علیا، تهران: انتشارات ققنوس، ۱۳۸۹.

هدف مؤلف نشان دادن بارآوری و ثمر بخشی اندیشه گادامر و گسترش نفوذ او است و تلاش می‌کند مساعدت‌های هرمنوتیک فلسفی را در عرصه نظریه پردازی ادبی و تأویل نشان دهد.

با اشاره به بحث تأویل و بازنمایی نزد پیشینیان چون سوسور، کاسیرر، هومبولت، افلاطون، پرس و... و بیان تفاوت‌های آن‌ها با گادامر آغاز شده و با بیان نظر گادامر در باب تأویل (در ارتباط میان زبان و شیء) به اتمام می‌رسد. از نظر گادامر تأویل، صرف نسخه برداری نیست، بلکه آفرینش چیزی تازه است. زبان تصویر است و آنچه منعکس می‌کند را دوباره می‌سازد.

فصل ششم به سه سؤال که در نتیجه ظهور اندیشه‌های هرمنوتیکی در برابر سنت کلاسیک ایجاد شده است می‌پردازد:

۱. چگونه مکالمه میان اثر و خواننده آن را بدون سرکوب هیچ کدام از آن‌ها حفظ کنیم؟

۲. چگونه می‌توانیم استمرار و پیوستگی تاریخی را با گسست تاریخی جمع کنیم بی آن‌که هیچ یک از آن‌ها را منکر شویم؟
۳. چگونه حقیقت و قدرت را بدون فروکاستن یکی به دیگری با هم تصور کنیم؟

مؤلف معتقد است علت طرح این سؤالات وجود دو سنت فکری است. سنت کلاسیک که به وحدت و هماهنگی اهمیت می‌دهد و سنت فکری مدرن که کثرت، تفاوت و ناهماهنگی و عدم تجانس را مهم می‌پندارد. اما در سنت هرمنوتیکی تلاش می‌شود نشان داده شود که هر دو حد افراط و تفریط، تجانس و عدم تجانس به یکسان فعالیت ذهنی را از تکاپو می‌اندازند. زیرا فهم در بازی هم‌ترازی و تفاوت به حیات خود ادامه می‌دهد.

نقد و بررسی

در این کتاب که به شیوه‌ای روشن و دقیق نوشته شده است، جوئل واینسهایمر به بررسی این موضوع می‌پردازد که چگونه بصیرت‌های هانس - گئورگ گادامر، فهم ما را از نظریه ادبی و تأویل دگرگون می‌سازد. واینسهایمر کار خود را با مروری بر هرمنوتیک مدرن، از شلایرماخر تا ریکور، آغاز می‌کند، و نشان می‌دهد که کار گادامر در بطن مکالمه‌ای جای دارد که همچنان در جریان است. او می‌گوید که هرمنوتیک گادامر مشخصاً فلسفی است، زیرا در این باب کند و کاو می‌کند که فهم اصولاً چگونه روی می‌دهد، نه این‌که چگونه باید برای داشتن کارکردی دقیق‌تر یا کارآتر به قاعده درآید. به زعم واینسهایمر، گادامر فهم را اثر

نوعی انفعال است و تأویل‌گر که خود بخشی از تأویل است عضوی از تاریخ موضوع تأویل شده است. از این رو از اثرات آن مصون نیست. بنابراین موضوع مورد نظر گادامر را چیزی می‌داند و رای آن چه انجام می‌دهیم، یا انجام دادن آن را اراده می‌کنیم، و رای اراده معطوف به قدرت و و رای ضبط و مهار روش شناسانه که برای ما اتفاق می‌افتد.

در فصل سوم با توجه به نظر گادامر در مورد فهم تاریخی به نظریات زیبایی‌شناسانه و نظر گادامر می‌پردازد. در واقع و به نظر گادامر آنچه کانت در مورد زیبایی‌شناسی می‌گوید را می‌توان در مورد فهم هم گفت. به نظر گادامر پی‌ریزی مطالعه فلسفی تاریخ مستلزم نقد حکم تاریخی است که به حکم زیبایی‌شناسانه شبیه است. حکم زیبایی‌شناسانه حکم تأملی است، نه تعیین‌گر. حکم تأملی به معنای قوه اندیشیدن در باب جزئیات به مثابه اموری قرار گرفته در ذیل کلیات است. بنابراین به نظر گادامر وجه اشتراک حکم تاریخی و حکم زیبایی‌شناسانه در دو چیز است:

۱. پرداختن به امور جزئیات و پدیده‌های انضمامی
۲. نبود الزام برای پذیرش حکم ذوقی معین در هر دو

در فصل چهارم گادامر به ارتباط زبان و تأویل می‌پردازد و معتقد است از آن‌جا که زبان ابزار تأویل است و امری خود استعاری است، این استعاری بودن در فهم نیز بازتاب پیدا می‌کند. بنابراین زمانی که در مورد زبان صحبت می‌شود باید از استعاره فهم نیز سخن گفته شود و ارسطو را به عنوان پیش‌گام هایدگر در تشخیص زبان به عنوان امری استعاری معرفی کرد. مفهوم استعاره فهم همان تقلید و محاکات در اندیشه ارسطو و افلاطون است. اما گادامر از تأویل همان مفهوم ساختن را در نظر دارد. هنر (زبان) غیر هنر را می‌فهمد، تقلید می‌کند و می‌سازد و هر اثر هنری متضمن بازنمایی چیزی است. نسبت میان بازنمایی و آنچه بازنموده می‌شود نیز استعاری است. بنابراین فهم این نسبت هم استعاری است. اما برای فهم این نسبت باید به تأویل و حکم تأملی روی آورد.

در فصل پنجم شروع بحث با تمایزگذاری گادامر میان تأویل صحیح و تأویل ناصحیح است. گادامر تأویل صحیح را تأویلی می‌داند که متعلق به چیزی است که تصویر می‌شود. این فصل

شیوه مسلط کتاب، توجه به جزئیات است. به این معنا که نه در آغاز کتاب و نه در پایان، میان اندیشه گادامر و دیگر اندیشمندان نسبتی کلی و یا دسته بندی مشخص - جز در فحوای مباحث کتاب - صورت نگرفته است.

تاریخ قلمداد می‌کند، و آن را نه از سنخ فعل، بلکه از جنس انفعال می‌داند؛ چیزی که برای تأویل‌گزار یا مفسر روی می‌دهد.

با توجه به شیوه بیان موضوع از طرف مؤلف، نقد کتاب حاضر را می‌توان به دو شیوه انجام داد:

۱. نقد فصل به فصل کتاب

۲. نقد به کلیت اندیشه موجود در کتاب

شیوه ما در این کتاب نقد به کلیت کتاب و در عین حال توجه به جزئیات است. در ابتدای مقاله گفته شد که مؤلف محترم از

دستگاه ذهنی و منطقی روشن و منظمی برخوردار است و فصول کتاب و مباحث مندرج در آن را در جهت تشریح هرمنوتیک فلسفی

گادامر به خوبی گردآوری کرده است. اما شیوه مسلط کتاب، توجه به جزئیات است. به این معنا که نه در آغاز کتاب و نه در پایان،

میان اندیشه گادامر و دیگر اندیشمندان نسبتی کلی و یا دسته بندی مشخص - جز در فحوای مباحث کتاب - صورت نگرفته است.

به عنوان مثال هدف فصل اول نشان دادن اهمیت اندیشه گادامر در پیش‌برد هرمنوتیک فلسفی و تأثیر آن بر نظریه ادبی است. از

این رو انتظار خواننده این است که مؤلف کاملاً به نظریه گادامر پرداخته و تأثیر او را بر اندیشمندان پس از او نشان دهد. اما مباحث

کتاب بیشتر روی پیشینیان او متمرکز شده و به اشاره کوتاهی در مورد گادامر اکتفا شده است و از تأثیر او روی اندیشمندان بعدی

بحثی نشده است؛ و در انتهای مقاله هم که به اهمیت پل ریکور در ترکیب نظرات هرمنوتیکی مختلف توجه شده است جز بیان

یک نمونه از دسته بندی او (هرمنوتیک شبهه) اشاره دیگری نشده است. در حالی که مؤلف می‌توانست با تشریح بیشتر کار ریکور به

دسته بندی لازم میان گادامر و هم عصرانش بپردازد.

در فصل دوم نیز در تلاش برای هرمنوتیک فلسفی او باز هم تأثرات گذشتگان بر گادامر و تأثیر گادامر بر آنها نشان داده نشده

است و در بررسی نظر گادامر در مورد هرمنوتیک فلسفی به عنوان نوعی عمل انفعالی و نه فعلی، ابعاد موضوع برای به دست دادن

یک دسته بندی مناسب، روشن نشده است.

در فصل چهارم مؤلف تلاش بسیار زیادی می‌کند تا اندیشه

گادامر در مورد استعاره فهم را به اندیشه او در باب حکم تأملی مرتبط کند و فهم را نوعی عمل استعاری نشان دهد که توسط

زبان و به کمک زبان انجام می‌شود. اما از آنجا که این فرآیند در گذشته توسط افلاطون - در مثال تمثیل غار- در قالب واژه

محاکات و تقلید آمده است، بهتر بود برای تقریب ذهن خوانندگان در ابتدای فصل نظر افلاطون آورده می‌شد و نظر گادامر به عنوان

ادامه و کامل کننده نظریه افلاطون بررسی می‌شد. علاوه بر این اگر نظریه گادامر در مورد استعاره به مثابه استعاره فهم با چند مثال

واضح بیان می‌شد خوانندگان در درک و خوانش مؤلف از گادامر موفق تر می‌شدند.

در فصل پنجم نیز تلاش می‌شود که دسته بندی مورد انتظار صورت بگیرد، اما باز هم این امر با موفقیت انجام نمی‌شود.

بنابراین اگر مؤلف در آغاز مباحث خود در ارتباط میان هنر (زبان) با هستی (موجود، شیء) دو دیدگاه کلی را بیان می‌کرد و

نظریه گادامر را در این چارچوب بررسی می‌نمود، مباحث کتاب با موفقیت بیشتری ادامه می‌یافت. به طور کلی نتیجه‌ای که می‌توان

از کتاب گرفت - و بهتر بود مؤلف در ابتدای کار آن را بیان می‌کرد - این است:

در عرصه رابطه میان هنر و امر واقع دو رویکرد نظری کلان وجود دارد.

۱. رویکرد بازنمایی: این رویکرد معتقد است که هنر صرفاً نسخه برداری از هستی است و آنچه را که از شیء (یا وجود) می-

بیند به تصویر می‌کشد. هنر آئینه واقعیت است. افلاطون و ارسطو از این فرآیند تحت عنوان محاکات و تقلید یاد می‌کنند.

۲. رویکرد ساختن گرایی: این رویکرد معتقد است که هنر (زبان) شیء مورد نظر را دوباره می‌سازد. تأویل آفرینش است. زبان آنچه را منعکس می‌کند دوباره می‌سازد. گادامر در بحث نشانه و

زبان به این سنت فکری تعلق دارد.

بعد از بیان این دو دیدگاه مؤلف می‌توانست دیدگاه گادامر را در ارتباط با همفکرانی چون سوسور، کاسیرر، هومبولت و...

بیان کند و وجوه تفاوت و تشابه این اندیشمندان را با یکدیگر مشخص نماید.

پی‌نوشت

* atefe.ghareishi@yahoo.com